

مرمان که میگفتند بر لب گلشن
 غمگینان نشسته غم را صلا دهند
 که بجز دست دل ز نوامه بایزنی
 هر کوشه نغمه بمقام نوازند
 دست از جهان کشیده که بایزنی
 بر تخت تاج فیض و غفور بایزند
 خلوت گرفته کلان را بریده قبول
 که دست زد سینه خود نوازند
 شاخه شرف کنور بجزید از فنا
 هر صبح در نام خمیه عکس بکارند
 آتاز که برده حسرت و سینه بجز
 سر کنند و نغمه و احسن نوازند
 روشن دلان که نور عکس بکارند
 مردان کام در ره صدق و صفایند
 اگر چه عشق و عین جهان خواهد ما
 غمین بمانش که غم جاودان خواهد ماند
 ز فانی نماند لبست و زینب غم گلشن
 بیخوشی که زمین و فانی خواهد ماند
 ز فضل کل چو نغمه بود که بلبل
 زنده با جزای آشنیان خواهد ماند
 اگر چه نوبت سلطان کل نماند
 ملامت بگشت و نشان خزان خواهد ماند
 نشان نام

نشان نام جو جو چه برسان عطلو
 در هر لب طوطی که نام و نشان خواهد ماند
 بغیر نور عکس تاج دار کشور
 شهر مسند هم کاران خواهد ماند
 ناز صاف یعنی صفا خواهد بود
 سر خاک راه میگرد ما خواهد بود
 که نوزدهم بر بنای خاطر مال
 تا سر زلف نواز در صفای خواهد بود
 که چنین کردند یا کردند جبهه کر
 همه جامه جهان چاک قبا خواهد بود
 بزم از چه آرزو فاقم با ناله و آه
 تا بگوشی دم آواز در خواهد بود
 طلب عشق که این گونه نواز در وقت
 عاقبت از بیم جاساز نواز خواهد بود
 ناکند کینچه بفارفت بود اول
 خانه تنه در بسوی فنا خواهد بود
 که چنین نواز عکس خواهد بود
 دل بجای که نواز خواهد بود
 که ساقی در میخانه و اگر در
 ز جام کام میخاران رو کرد